

[یک]

نگارش این کتاب برایم تحقق رویای نوجوانی بود

گفت‌وگو با حسین عصاران درباره‌ی نگارش کتاب واروژان

که رفته‌رفته هر ترانه و موسیقی فیلمی را از حد یک سرگرمی یا قطعه‌ی موسیقی که بیاید و برود، بالاتر برد و عملاً کلیت این مسئله را از آنچه هم‌سن‌وسالانم با آن برخورد می‌کردند، خیلی جدی‌تر و مهم‌تر کرد. در آن سال‌های کودکی و نوجوانی در دهه‌ی شصت، مشتری دائم غرفه‌های نوآر فروشی‌ای بودم که در سالن‌های سینما راه افتاده بودند و بیشتر هم موسیقی متن فیلم یا سرودهای انقلابی می‌فروختند. اکثر قریب به اتفاق آلبوم‌های موسیقی فیلم را می‌خریدم که هنوز هم به عنوان یک خاطره‌ی عزیز نگاهشان داشته‌ام و آرشو درجه یکی از آن‌ها دارم.

با این پیش‌زمینه، می‌زان علاقه‌تان به کارهای واروژان چطور بود؟ جالب است که بدانم درک شما در آن دوره نوجوانی از واروژان چطور بوده؟ چون تا جایی که می‌دانم نقش مهم و اساسی واروژان در ترانه‌ی ایرانی، بیشتر در سال‌های اخیر مشخص و فراگیر شده و قبل از آن، به این هنرمند آن‌چنان که

«واروژان» در خانواده‌ای ارمنی متولد شد و موسیقی را خیلی زود به عنوان سرنوشت زندگی‌اش انتخاب کرد، آنقدر که به هنرستان عالی موسیقی رفت و با وجود آنکه جوان‌مرگ شد، توانست به عنوان یکی از تأثیرگذارترین موسیقی‌دانان حوزه‌ی موسیقی پاپ فعالیت کند و آثاری خلق کند که هنوز که هنوز است جزو ماندگارترین قطعات موسیقی پاپ باشد. کتاب واروژان به کوشش حسین عصاران نگارش شده است. نویسنده در این کتاب به گفت‌وگو با نزدیک‌ترین یاران و همراهان واروژان پرداخته است. خودش گفته است: «اسفندیار منفرد زاده بزرگی و رفاقت کرد تا بابک افشار و شهیار قنبری مرا اول راه بنشانند. از صحبت‌های آنان روند کتاب دقیق‌تر شد. هر گفت‌وگو آدرس صحبت بعدی را مشخص می‌کرد. برخی از صاحب‌نام‌ها که در این سال‌ها به گوشه‌ای خزیده بودند و دل به گفتن و از خود گفتن نداشتند، با نام واروژان به احترام از جای برخاستند و لطف کردند، آنچه را که پرسیدم، اطلاعات اولیه، رفته رفته گسترده‌تر شد. حلقه‌ها تا زنجیروار شدن کنار هم قرار گرفتند که در انتها می‌شد عنوان شرح و مرور بر آن گذاشت.»

او می‌گوید افراد زیادی در شکل‌گیری این کتاب به میان آمدند که از جمله آن‌ها می‌توان به افرادی چون: بابک افشار، شهیار قنبری، اسفندیار منفرد زاده، منوچهر و ناصر چشم‌آذر، حسن شماعی زاده، فرید زولاند، فریدون گله، بابک بیات و بسیاری دیگر که لیست بلند بالایی را تشکیل می‌دهد نام برد. با نویسنده درباره‌ی این آهنگ‌ساز و تأثیراتش به گفت‌وگو نشستیم:

لازم بوده، پرداخته نشده بود.

خود من در آن دوره‌ی نوجوانی، نام واروژان را در حد همان ترانه‌های معروف و محبوبش مثل «پل» و «برادر جان» و «بوی خوب گندم» و ... می‌شناختم. یک کاست از موسیقی متن فیلم «بر فراز آسمان‌ها» هم از قدیم در خانه‌ی ما بود و آلبوم موسیقی متن سریال «سلطان صاحبقران» را هم که پدرم برایم خریده بود؛ اما اتفاق مهم درباره‌ی این هنرمند برای من خیلی قبل‌تر از فضای این سال‌های اخیر که شما به درستی به آن اشاره کردید رخ داد. اواسط دهه‌ی هفتاد رادیو بی‌بی‌سی برنامه رادیویی چندقسمتی‌ای به نام «از مرغ سحر تا دو پنجره» پخش کرد و آنجا به طور مفصل با هنرمندان عرصه‌ی ترانه در مورد چهره‌های تأثیرگذار در موسیقی پاپ گفت‌وگو کرد. برای من بسیار جالب بود که اکثر قریب به اتفاق این هنرمندان در جواب سؤال برنامه، بلافاصله از واروژان و نقش او در موسیقی پاپ صحبت می‌کردند و هر کدام از زاویه‌ای او را مهم‌ترین چهره‌ی تأثیرگذار در زمینه موسیقی پاپ می‌دانستند. خود این وحدت نظر و تأکید دسته‌جمعی بر جایگاه واروژان، نام او را در ذهن من برجسته کرد و در واقع بعد از این برنامه بود که من به‌طور جدی پیگیر جهان موسیقایی واروژان شدم.

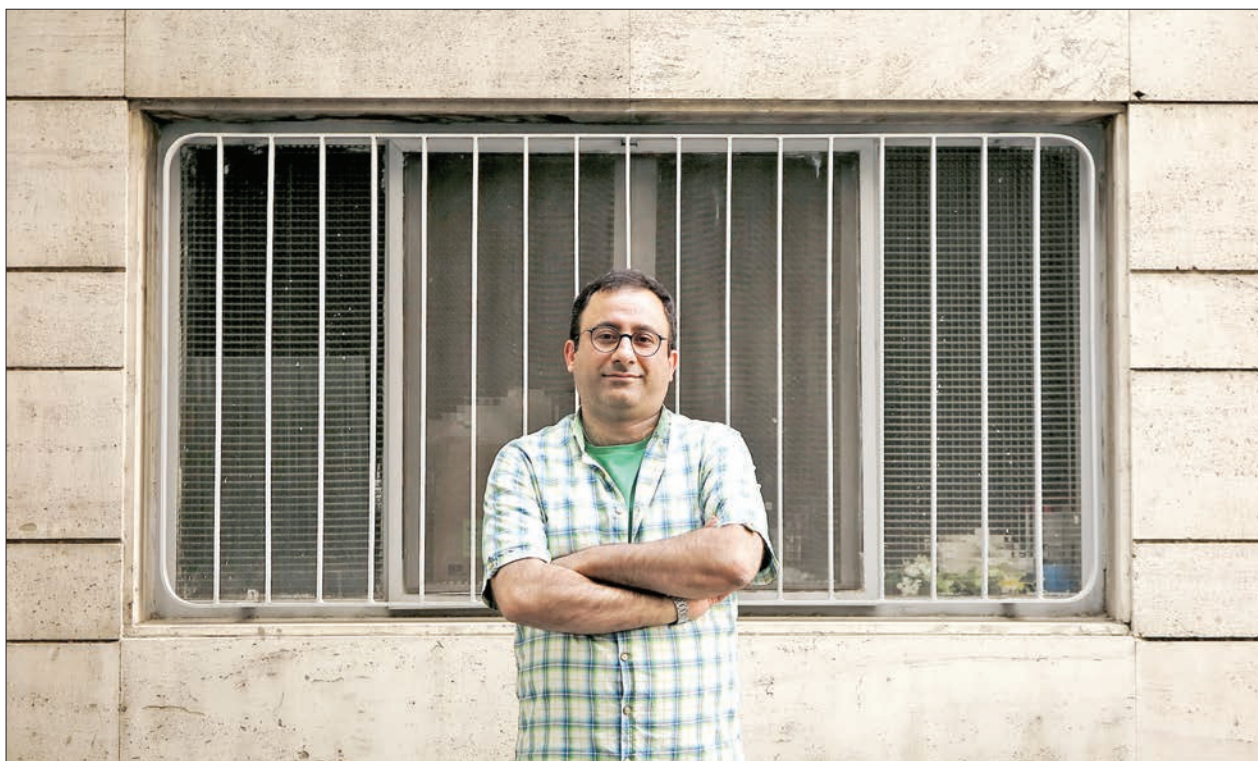
اما بعد می‌دانم ایده‌ی شکل‌دهی به یک کتاب درباره‌ی واروژان از آن زمان در ذهن شما شکل گرفته باشد.

نه این کتاب و نه هیچ کتاب دیگری. در واقع منطق جایگاه‌ها حکم می‌کرد که من در حد همان علاقه‌مند به موسیقی و ترانه باقی بمانم و بیشتر مصرف‌کننده و بهره‌بردار

تالیف دو کتاب «باران عشق» و «واروژان»، در کنار دیگر فعالیت‌های شما در زمینه‌ی موسیقی و ترانه، برای من نشان‌دهنده‌ی علاقه‌تان به این زمینه‌ی مشخص است. اگر این فرض من درست باشد این علاقه از چه زمانی در وجود شما به وجود آمده است؟

با برداشت شما موافقم و خود من هم چنین نظری دارم؛ اما نمی‌توانم زمان و مقطع مشخصی را برای آغاز شکل‌گیری این علاقه مشخص کنم. چون از زمانی که به یاد دارم این تمایل به موسیقی و به ویژه ترانه شنیدن، در من بوده که ریشه آن حتماً به فضای خانوادگی ما برمی‌گردد. پدر من هم مانند بسیاری از پدرها اهل سینما بود و فیلم دیدن و سینما رفتن و از فیلم‌های موردعلاقه‌اش با هیجان صحبت کردن، جزئی از زندگی‌اش بود؛ اما شانس من کاراکتر مادرم بود که به شدت زیاد «موزیک لاور» بود. به واسطه‌ی علاقه‌ی مادرم و ترانه شنیدن‌های مداومش در

بیشتر ساعات زندگی روزمره، من با این جهان زیبا دمخور شدم. جهانی که تنها چهار پنج دقیقه بعد از آغازش تمام می‌شود، اما بسته به کیفیت هنری خلق شدنش، می‌تواند شنونده را با یک تجربه‌ی کامل و یک جهان مستقل آشنا کند. به همین دلیل به عنوان یک سپاسگزاری، من کتاب «باران عشق» را به مادرم تقدیم کردم و نوشتم: «تقدیم به مادرم که زمزمه‌های او از ترانه هنوز زیباترین اجرای آنهاست». زیبایی این زمزمه‌های مادرانه هم حتماً بین همه ما مشترک است که بهترین جلوه‌ی آن هم در لالایی‌هایی است که در طول تاریخ بین همه‌ی فرهنگ‌ها شکل گرفته و سینه به سینه ادامه‌ی حیات داده است؛ اما شاید شانس ویژه‌ی من این بود که خیلی زودتر از آنچه مرسوم است با مفهوم خالق و هنرمندان خالق آثار آشنا شدم؛ یعنی از همان نوجوانی می‌دانستم آن خواننده‌هایی که عکسشان روی جلد نوارهاست، آفریده‌ی کسان دیگری را اجرا می‌کنند. شاید به همین دلیل است که جز یک برهه‌ی کوتاه از زندگی‌ام، من شیفته یا به اصطلاح «فن» هیچ خواننده‌ای نبوده‌ام و در مقابل، خیلی زود با نام و نوع کار هنرمندان خالق عرصه‌ی ترانه آشنا شدم. همچنان که به خاطر علاقه به مقله‌ی موسیقی متن فیلم، در کنار کارگردانان نام آهنگساز فیلم‌ها هم ملکه‌ی ذهنم بود. طبیعی‌ست که با این رویکرد شخصی و شاید متصادفی، کاملاً ناخودآگاه و بی‌هیچ کوشش ویژه‌ای رفته‌رفته حواسم به کیفیت کار هر یک از این اسامی هم متوجه باشد. اینکه این آهنگساز چنین سبکی دارد و آن یکی چنان. همین ارزیابی‌های مقدماتی، حالا در همان حد ساده‌ی خوش آمدن و خوش نیامدن‌های اولیه، یک نظام ارزیابی را در ذهن من ساخت



و انتشار ترانه‌ها را به‌طور جدی آغاز کرده بودم و مقاله‌هایی هم در این زمینه نوشته و منتشر کرده بودم. اما با گسترش دانسته‌ها و البته جدی‌تر شدن مسئله، دیگر این شکل نوشته‌های جستجوگریم منفعه‌ای نداشت. به یاد دارم وقتی منسجم و متمرکز به شکل یک کتاب در من شکل گرفت که این اتفاق با زنده‌یاد عزیز ناصر چشم‌آذر و انتشار کتاب «باران عشق» که حاصل گفت‌وگوی مفصل و بلند من با ایشان بود محقق شد.

با آن خلیقات خاص ایشان حتماً انتخاب سختی بوده.

بله، خیلی سخت و البته دل‌چسب بود؛ اما سخت‌تر از آن خود مسئله‌ی جلب اعتماد ایشان برای انجام چنین کاری بود که خوشبختانه وقتی این اعتماد به وجود آمد کار خیلی راحت‌تر جلو رفت. در این میان و با تمام آن پیش‌زمینه‌ای که از خودم عرض کردم، از همان ابتدای آغاز این کتاب، من نقش یک پژوهشگر منتقد را برای خودم تعریف کرده بودم و اصلاً پیگیر خاطره‌گویی و خاطره‌بازی نشدم. زنده‌یاد چشم‌آذر کاراکتر خاص و محضر گرمی داشت و بسیار خوش‌صحبت بود. هر کسی که یک ساعت با او می‌گشت خاطرات زیادی از گذشته‌اش می‌شنید؛ اما برای این کتاب، شرط اول خودم با خودم این بود که این خاطره‌ها را فقط در صورتی در کتاب بیاورم که به شناخت شخصیت ناصر چشم‌آذر یا درک و تصویرسازی از کلیت فضای حرفه‌ای موسیقی و ترانه‌ی ما کمک کند. خط قرمزی هم برای خودم گذاشته بودم که حجم این خاطرات اصلاً نباید از ۲۰ درصد کتاب بیشتر باشد. چون اعتقاد دارم ثبت خاطرات یک هنرمند شناخته‌شده و تأثیرگذار و انتشار آن‌ها در قالب یک کتاب، پایین‌تر از شأن یک منتقد و پژوهشگر و از آن مهم‌تر خود آن هنرمند است. از این نظر به‌رغم تمام دل‌نگرانی‌هایم در زمینه‌ی عدم جذابیت کتاب یا پس زده شدن آن توسط مخاطب، کتاب «باران عشق» با وسواس زیادی از وجه خاطره‌نویسی پالوده شد که خوشبختانه از همین وجه هم نقدهای مثبتی گرفت و درک این رویکرد از جانب مخاطبانش برای من بسیار ارزشمند بود.

گویا نوشتن کتاب «واروژان» را بلافاصله بعد از کتاب «باران عشق» آغاز کردید؟

بله، در طول نگارش کتاب «باران عشق» چه در گفت‌وگو با ناصر چشم‌آذر و چه دیگران، مدام از نقش واروژان می‌شنیدم؛ اما در حد همان کلیات که «خوب و محترم و مهربان بود. به کارش وارد بود. تنظیم را به موسیقی پاپ ما وارد کرد. بسیار هنرمند

تحقیقات و پژوهش‌ها و نظرات انتقادی دیگران باشم؛ اما مساله این بود که هر چه علاقه‌ی من به دانستن در این زمینه بیشتر و پیگیری‌ها و مطالعاتم جدی‌تر می‌شد، کمتر مطلب مفید و تحقیقی و حتی گفته‌هایی در مورد ترانه پیدا می‌کردم. به یاد دارم وقتی در سال‌های انتهایی دهه‌ی هفتاد، مجله‌ی «گزارش فیلم» چند صفحه مطلب درباره‌ی واروژان جمع‌آوری و منتشر کرد، چنان از این اتفاق ذوق‌زده بودم که خواندن همان چند صفحه برای من، حکم تحقق یک رؤیا را داشت. نوشته‌ی بابک بیات درباره‌ی واروژان را که از نقش او در زمینه‌ی تنظیم و ارکستراسیون و خصوصیات شخصی‌اش می‌گفت بارها خواندم؛ اما خوشبختانه بعد از فراگیر شدن فضای مجازی و تبادل اطلاعات و حضور و دسترسی بیشتر به هنرمندان، عموم مردم هم تا حدی با عنوان و کارنامه و نقش هنرمندان عرصه‌ی ترانه آشنا شدند و ما را از آن وضع تأسف‌بار قبلی جدا کردند. شاید باورش سخت باشد که قبل از این، حتی در فضای دانشجویی هم تصویری از نقش اصلی آهنگساز و شاعر در شکل‌گیری ترانه وجود نداشت و بسیاری کیفیت هر ترانه را متوجه خوانندگان آن‌ها می‌دانستند؛ اما از زاویه‌ی دیگر همین اتفاق آشنایی عمومی با هنرمندان ترانه‌ساز با وجود تمام مزایا و کارکردهای مثبتی که داشت، به جدی انگاشته شدن ترانه منجر نشد. به همین دلیل است که بیشتر این تبادلات عموم‌پسند و برنامه‌سازی‌های رسانه‌ای بیشتر متمایل به خاطره‌بازی و خاطره‌پردازی است. خود این مسئله برای من که ترانه را یک اثر هنری کاملاً جدی، هم‌قد دیگر عرصه‌های هنری می‌دانم، قانع‌کننده و خوش‌آیند نبوده و نیست. به گمان من «ترانه» جدا از خاستگاه‌های هنری‌اش که در واقع محل تلاقی دو زمینه‌ی بسیار مهم هنری، یعنی شعر و موسیقی است، یک معیار مهم و دقیق برای شناخت فرهنگ عمومی، در هر مقطع از حیات فرهنگی یک جامعه محسوب می‌شود. از همین روی تصور می‌کنم آیندگان می‌توانند از راه همین ترانه‌های سطح پایینی که این روزها در جامعه‌ی ما همه‌گیر و محبوب شده، به نشانه‌های قابل‌اطمینانی از تراز فرهنگ عمومی دوران ما پی ببرند.

این‌طور که گفتید جدا از علاقه‌ی شخصی‌تان به این زمینه، خود مسئله‌ی کمبودهای مطالعاتی و جدی‌نگرفتن ترانه و موسیقی توسط دیگران باعث شد که در راه جدی‌تر شوید؟

کاملاً درست است. البته از حدود بیست‌سالگی انجام چند پژوهش جستجوگریم و مقدماتی در حد جمع‌آوری آثار آهنگسازان و شاعران یا مرتب کردن سال ساخت

بود... و از این کلیات که نمود همان نگاه آشنای اسطوره‌ساز فرهنگ ما است و تصور می‌کند اگر یک پدیده‌ی مهم را با واژه‌هایی که بار معنایی مثبتی دارند توصیف کند، حق مطلب را درباری او ادا کرده است. در واقع بیشتر نگاه‌ها و توصیفات از واروژان در خلأ و یک فضای بی‌زمان و بی‌مکان بیان می‌شد.

بد نیست همین‌جا نظر تان را درباری برخی ویژه‌نامه‌هایی که در مورد چهره‌های شناخته‌شده‌ی ترانه منتشر شده بپرسم. در این موارد به همین مسئله‌ی پرداخت به بستر تاریخی شکل‌گیری و رشد این چهره‌ها، تا چه حد پرداخته شده است؟

در این زمینه به این ویژه‌نامه‌ها بیشتر انتقاد وارد است. فرض کنیم در مورد واروژان اگر از یک هنرمند یا یک دوست قدیمی او، سؤال کلی مثل «نقش واروژان در موسیقی ما چیست؟» بپرسم، باید انتظار داشته باشیم که جواب هم همان‌قدر کلی باشد که «خیلی نقش داشت». اگر بخواهیم کلیت این دسته از مصاحبه‌ها را مدل‌سازی کنیم، به روند تکراری و کسل‌کننده‌ی می‌رسیم که معمولاً با سؤال «چطور با سوژه آشنا شدید؟» آغاز می‌شود، بعد به سؤالات کلی مثل «نقش و جایگاه سوژه در موسیقی» می‌رسد و در نهایت هم با «اگر خاطره‌ای دارید بفرمایید» و «سخن آخر» ختم می‌شود. در واقع مشخص است که آن ویژه‌نامه و اتاق فکر و سردبیر و گفت‌وگوکننده، هیچ طرح و نگاه تاریخی از پیش مشخصی در این زمینه نداشته‌اند و فقط رفته‌اند که ببینند فضای مصاحبه به کدام سمت می‌رود. بیشتر هم به سوی همان خاطره‌گویی و ثبت خاطره که ساده‌ترین کار در گفت‌وگوست متمایل هستند و بقیه‌ی سؤال و جواب‌ها بیشتر به کار افزایش حجم مصاحبه می‌آید و واقعاً هیچ نکته‌ی خاص و مهمی در آن‌ها دیده نمی‌شود؛ مثلاً در جواب سؤال تکراری در مورد نقش واروژان در موسیقی ایران چنین می‌آید که «واروژان به نت‌ها اهمیت می‌داد». یعنی چه؟ مگر دیگر آهنگسازها به نت‌ها اهمیت نمی‌دهند؟ این مطلب در شناخت واروژان چه کمکی به ما می‌کند؟ نتیجه‌ی تمام این بده‌بستان هم چیزی در حد همین «ویکی‌پدیا»هایمان می‌شود که ملغمه‌ای از اطلاعات درست و دروغ و نادرست است و به نظر من نبودنش بهتر از بودنش است. به گمان من در عرصه‌ی پژوهش تاریخی که فقط یکی از ابزارهای آن انجام گفت‌وگوهای شفاهی است، نفر گفت‌وگوکننده باید تسلط کافی و دقیقی بر زمینه گفت‌وگو داشته باشد و از نظر سطح اطلاعات و تحلیل از طرف گفت‌وگوشونده فاصله‌ی زیادی نداشته باشد تا نتیجه‌ی کار از حد یک ضبط‌صوت و پاک‌نویس‌کننده‌ی گفت‌وگو فراتر برود؛ اما با تأسف زیاد این نگاه در عرصه‌ی موسیقی ما، اگر نگوییم غایب، بلکه حتماً کمیاب است. همچنان که در این زمینه ما جریان انتقادی و پژوهشی جدی‌ای هم نداریم. از دید جریان یا خرده‌جریان‌های نقد ادبی و هنری یا پژوهشگران فرهنگی ما، مقوله‌ی «ترانه» عرصه‌ی درخور توجهی برای انجام کار جدی و دقیق نیست. این حقیقت در همان گفت‌وگوهای اولیه با منتقدان و کنشگران فرهنگی و هنری هم مشخص می‌شود و از راه عبارات و واژه‌ها و اصطلاحاتی که به کار می‌برند کاملاً مشهود است. ضمن اینکه برای خود من و بر اساس مشاهدات شخصی‌ام مشخص شده که بیشتر این بزرگواران که در کار خود، بسیار دانسته هستند و کار کرده‌ای مثبتی هم داشته‌اند، سلیقه‌ی موسیقایی تراز بالایی هم ندارند.

با این دیدگاه انتقادی و با توجه به داشته‌های محدود قبلی درباری واروژان، روندی که برای شکل‌دهی به این کتاب طی شد، چطور بود؟ چون در این کتاب با حجم زیادی روایات دست‌اول و تازه و تحلیل‌ها و مباحث تاریخی مواجه می‌شویم که به طور مشخص برای اولین بار عرضه شده‌اند.

اگر نگوییم همه، به طور قطع از بیشتر قریب به اتفاق مطالبی که درباری واروژان از قبل وجود داشت باخیر بودم و آنها را در ذهن داشتم؛ اما وقتی همه این‌ها را کنار هم می‌گذاشتم، به شناخت شخصیت و زندگی و جایگاه واروژان کمک زیادی نمی‌کرد. درواقع مهم‌ترین کمکی که از داشته‌های قبلی گرفتم، شناخت کمبودهایی بود که باید خودم سراغ آن‌ها می‌رفتم. به عنوان نمونه می‌دانستم که کار جدی واروژان از برنامه «زنگوله‌ها» آغاز شده. این تنها یک جمله‌ی خبری ساده است، اما برای انجام یک کار پژوهشی جدی یک سرخ محسوب می‌شود. اینکه برنامه‌ی «زنگوله‌ها» چه بوده و در چه بستری شکل گرفته؟ یا این مسئله که کیفیت کار آهنگ‌سازان قبل از واروژان، در چه حدی بوده که واروژان توانسته نقطه‌ی عطفی در روند آهنگسازی ترانه باشد و این قبیل موارد، همه‌ی این سؤالات مشخص کرد که در مقام یک پژوهش‌گر باید چه

منابعی را در چه مقطعی واکاوی و مطالعه کنم و در جست‌وجوی چه مواردی باشم؛ یا اینکه برای تکمیل آنها، با چه کسانی گفت‌وگو کنم و از آن‌ها چه مواردی را بپرسم. در کتاب «باران عشق» خود سوژه‌ی اصلی یعنی آقای چشم‌آذر حاضر بودند و شما با ایشان مصاحبه کردید؛ اما در مورد کتاب «واروژان»، کار شما خیلی سخت‌تر به نظر می‌رسد. چون اینجا نه تنها سوژه‌ی اصلی غایب بوده، بلکه خود مسئله‌ی انتخاب و بعد پیدا کردن افراد و انجام مصاحبه با آن‌ها هم خیلی سخت به نظر می‌رسد. برای شما معیار انتخاب و انجام این گفت‌وگوها چه بود؟

درست فرمودید. در واقع شاید در نگاه اول انجام این گفت‌وگوها قسمت ساده‌ی کار به نظر برسد و به همان نسبت، مطالعه‌ی منابع، سخت‌تر و زمان‌برتر تصور شود؛ اما همان‌طور که فرمودید در مورد گفت‌وگوها خود مسئله‌ی یافتن نفرت‌موردنظر من بسیار سخت بود. ضمن اینکه در مورد نفرت‌شناخته‌شده، به وضوح نوعی بی‌اشتیافی و سرخوردگی از انجام گفت‌وگو را هم شاهد بودم. این بی‌انگیزگی هم بیش از هر چیزی ناشی از کیفیت همان گفت‌وگوهایی بود که پیش‌تر درباری آن‌ها توضیح دادم. علاقه‌مندانی که از راه‌های مختلف و بیشتر از طریق فضای مجازی با آن‌ها تماس گرفته بودند و بیشتر پیگیر دریافت خاطره و این موارد بوده‌اند، باعث شده بود که در گام نخست هر درخواستی در زمینه‌ی کار پژوهشی را پس بزنند یا در بهترین حالت نگاه خوش‌بینانه‌ای نسبت به آن نداشته باشند. از این روی برای هر کدام از این عزیزان، حجم قابل توجهی زمان و انرژی صرف شد تا باور کنند کار جدی در حال انجام است. اما در جواب سؤال شما باید بگویم که جدا از کارگردانان و شاعرانی که واروژان در ارتباطی مستقیم برای آن‌ها چه در زمینه‌ی فیلم و چه ترانه، آهنگسازی کرده بود، انجام هر گفت‌وگویی، نشان‌دهنده‌ی قدم دیگری برای انجام گفت‌وگوی بعدی بود. این‌طور که برخی از پاسخ‌ها نقطه‌ای تازه پ یا نادیده‌مانده‌ای را به من نشان می‌دادند که برای روشن شدن و وضوح آن، لازم بود که دوباره به مطالعه در منابع دیگر یا انجام گفت‌وگو با نفرت‌مورد دیگر بپردازم. این موارد همچون چرخه‌ای تودرتو پیش رفت تا اینکه به حد قابل قبولی یک‌دیگر را کامل کردند. به موازات همه‌ی این گفت‌وگوها، برای درک و تحلیل و ثبت زمینه‌ی تاریخی و فرهنگی مقاطع مختلف زندگی واروژان ضروری بود که مطبوعات آن دوره را هم بررسی و مطالعه کنم. چون اعتقاد دارم که شناخت و درک یک پدیده، در گرو شناخت و تحلیل بستر تاریخی و انجام مطالعه‌ی فرهنگی دقیق درباری آن است. به همین دلیل برای شناخت بیشتر کار واروژان، جدا از مجلات تخصصی سینمایی مثل «فیلم هنر» و «ستاره سینما» باید مجلات عام‌پسندی مثل «جوانان»، «اطلاعات هفتگی»، «زن روز» و این دسته مجلات را که اخبار و حواشی عرصه‌ی هنر عام‌پسند و به‌ویژه ترانه را منتشر می‌کردند هم مرور می‌کردم و از آنها فیش برمی‌داشتم که انجام آن در یک بازه‌ی چندماهه به کار هر روزی من در کتابخانه ملی بدل شده بود. جدا از این باید دوباره همه‌ی فیلم‌هایی را که واروژان برای آن‌ها موسیقی ساخته هم می‌دیدم و از آن‌ها بهره‌برداری می‌کردم. برخی از فیلم‌ها هم نایاب بودند که با نامه‌نگاری با فیلم‌خانه‌ی ملی یا یافتن آرشیو‌داران فیلم‌های سینمایی کار پیش رفت. اضافه بر همه‌ی این موارد جمع‌آوری و تدوین مجموعه‌ی آثار واروژان هم بخش مهمی از کار بود که در مورد موسیقی فیلم‌ها یا ترانه‌هایی که واروژان، خودش آهنگ آن‌ها را ساخته و تنظیم کرده بود زیاد سخت نبود؛ اما جمع‌آوری ترانه‌هایی که واروژان فقط موسیقی آن‌ها را تنظیم کرده بود به علت تعدد و گستردگی کارها، تنها به کمک و مهر دوستان آرشیو‌دارم پیش رفت. اما بعد از انجام همه‌ی این موارد تازه نوبت به اتفاق اصلی رسید که به نظر من، اصل کار تألیف در این مرحله رخ می‌دهد. یعنی اگر تمام این اطلاعات گسسته‌ای را که هر کدامشان را از منابع مختلف جمع‌آوری کرده‌ام، به عنوان «یافته» معرفی کنیم، مسئله‌ی اصلی، چگونگی بافتن این یافته‌ها و تألیف کتاب بود که...

در واقع آن قسمتی که مشخصه‌ی اصلی کار شماست.

بله، و من به این قسمت از کار هم بیشتر علاقه دارم. شاید بد نباشد بگویم که در تخصص کاری‌ام، یعنی کار مهندسی هم که جهانی موازی و بی‌ربط نسبت به جهان موسیقی محسوب می‌شود، کار موردعلاقه‌ای که سال‌هاست در آن مشغول هستم، همین مبحث رسیدگی به کیفیت انجام پروژه‌هاست که به عنوان «پیمان و رسیدگی» معرفی می‌شود. اینکه چطور اجزای مختلف و کارهای انجام‌شده‌ی یک پروژه را در کنار هم

[دو]

اگه اسمم همه جا هست ...

در زمانه‌ی پُرهای و هوی لال‌پرست ترانه‌ی

ما، در روزگاری که درک محدود و سطحی

بسیاری از کارورزان ترانه از مفاهیمی ابتدایی

چون شعر، وزن کلام، مِلودِی و تنظیم،

خلختگی را به ویژگی غالب و بارز بسیاری از آثار ارائه شده در این سال‌ها تبدیل کرده است، صحبت از واروژان و آثار او و زمانه‌ی او در حکم رایج‌های ست دل‌انگیز که شور عشقی از یاد رفته را به یاد می‌آورد. عرصه‌ی «ترانه» عرصه‌ای ست سهل و ممتنع؛ در برداشت سطحی امروزی، «ترانه» چیزی نیست جز کلامی نیمه‌موزون، زمزمه‌ای زیر لب، هم‌نواپی چند ساز و در نهایت ارائه‌ی ملغمه‌ی حاصل به مخاطب از هر طریقی؛ اما قدمی فراتر، چشم را بر چشم‌اندازی می‌گشاید به وسعت نسل‌ها. چشم‌بندیدم و به غمی فکر کنیم؛ ترانه‌ای در ذهن داریم. چشم‌بندیدم و به خاطره‌ای شاد فکر کنیم؛ ترانه‌ای بر لب داریم. عاشقیت، جدایی، یاد پدر، نگاه مادر، تولد، مرگ، اعتراض، هجرت، تحولات اجتماعی؛ ترانه‌ای بر لب داریم یا از شنیدن ترانه‌ای بی‌زاریم. «ترانه» دیگر تنها کلامی و زمزمه‌ای نیست، بلکه به یقین از پُر حضورترین جلوه‌های هنر در زندگی تمامی ماست و محدود به طبقه‌ای، قومی و اعتقادی خاص نیست. چنانچه بسیار روشن‌فکرانی بوده و هستند که در خلوتشان گوش به سوسن و آغاسی می‌دهند.

«ترانه» در ارتباط با مردمان است که معنا می‌یابد. اثری است هنری برای ارائه در سطحی وسیع. یک هنر-صنعت. سوی صنعتی «ترانه» تمامی تلاشش در شنیده شدن و بیشتر شنیده شدن است. هنر مردمان بودن هم بدان معناست که به ضرب و زور پخش بارها و بارهای یک اثر از رسانه‌های مختلف (در گذشته رادیو و تلویزیون ملی و کاباره‌ها و انتشارهای چندباره و امروزه، صداوسیما، کنسرت‌ها و شبکه‌های اجتماعی) می‌توان برای هر اثری با هر کیفیتی همیشه مشتاقانی سینه‌چاک دست و پا کرد؛ اما ماندگاری خریدنی نیست. اثری ماندگار خواهد بود که در بلند و پست روزگار با روح جامعه‌ای پیوند بخورد. اما کیفیت این ماندگاری در ارتباطی است مستقیم با کیفیت اثر. کیفیت، تنها سرمایه‌ی ترانه است. دلیلی برای بارها و بارها شنیده شدن و ادامه حیات از نسلی به نسل دیگر. ایجاد توازن بین درک عمیق اجتماعی، خلاقیت و وسواس با تولید، ویژگی کارنامه‌ی تمامی اسامی ماندگار در تاریخ ترانه‌ی ماست (و چیرگی تولید بر خلاقیت و وسواس و درک عمیق اجتماعی معضل اصلی ترانه امروز ما). اما در این میان گوهران نادری بودند که به مصداق «تنها صداست که باقی می‌ماند» و به گواهی آثارشان، نه تنها متعهد به ارائه اثری با کیفیت

قرار دهیم تا بعد از اتمام آن، روند انجام شدن پروژه برای دیگران قابل رصد کردن و پیگیری باشد. تصور کنیم که من این کتاب را در قالب همین گفت‌وگوهایی که در مورد واروژان با دیگران انجام داده‌ام منتشر می‌کردم؛ یعنی چیزی حدود ۵۰ گفت‌وگوی منفک که فقط موضوع مشترک آن‌ها واروژان است. از نظر خود من، نتیجه‌ی کار به‌رغم همه‌ی روایت‌های دست‌اول و اطلاعات تازه‌ای که در خود داشت، بی‌اغراق یک کتاب بد و پیش‌پاافتاده و کم‌ارزش می‌شد که لازم نبود جدی گرفته شود. در آن صورت دیگر نمی‌توانستم کار خودم را یک «تألیف» بدانم و بهتر بود آن را «جمع‌آوری چند گفت‌وگو» معرفی می‌کردم.

برای من، شکل و فرم نهایی کتاب از ابتدا مشخص بود. شک ندارم اگر چنین تصویری از شکل نهایی کتاب در ذهن نداشتم، اصلاً سراغ تألیف آن هم نمی‌رفتم. این فکر «کات» خوردن یک روایت با روایت دیگر یا با نوشته‌ها و یافته‌ها و استنتاج‌ها و تحلیل‌های من، به نحوی که هر کدام گفته‌های قبلی را کامل کند یا پاسخی به روایت قبلی بدهد، از تجربه‌ی قبلی من در کتاب «باران عشق» می‌آمد که آنجا به شکل محدودی مرتکب آن شدم. در آن کتاب بعد از امتحان و به نتیجه نرسیدن راه‌های مختلف برای چگونگی شکل‌دهی به صحبت‌های دیگران در مورد آقای ناصر چشم‌آذر، به پیشنهاد دوست دانستم آرش آذرپور، بنا شد هر بخش از گفته‌های دیگران، درست همان جای خودش و میان سؤال و جواب‌های من و آقای چشم‌آذر قرار بگیرد. خوشبختانه حاصل کار درست شبیه یک فیلم مستند شد که در لحظه‌ای خاص، نظر دیگران سخنان سوژه‌ی اصلی را قطع می‌کند و مخاطب را با دیدگاهی تازه در مورد همان مسئله‌ی مورد بحث آشنا می‌کند. با این تمهید کتاب بافت چندصدایی پیدا کرد که ...

هر کسی هم از زاویه‌ای دیگر به یک مسئله پرداخته و بحث را کامل‌تر کرده یا از وجهی دیگر به آن پرداخته است.

بله، در حالی که در انتشار جداگانه‌ی مجموعه آن مصاحبه‌ها، اصلاً این گفت‌وگوی چندصدایی شکل نمی‌گرفت. در کتاب واروژان با چنین فرم و شکلی که در ذهن داشتم به طور نسبی می‌دانستم که جای هر مطلب کجای کتاب است و چگونه باید به تحلیل‌ها و نوشته‌ها یا داده‌پردازی‌های من پیوند بخورد. از این منظر کلیت کتاب واروژان درست شبیه همان پرتله‌ای ست که استاد هنرمند، فرشید مثقالی افتخار دادند و به عنوان طرح روی جلد برای این کتاب طراحی کردند. ایشان هم صورت واروژان را به شکل مجموعه‌ای از خطوط در ظاهر منفک از هم ترسیم کرده‌اند که در کنار هم چهره‌ی واروژان را می‌سازند.

پس فکر کنم شما کتاب «واروژان» را کامل‌تر از کتاب «باران عشق» می‌دانید؟

بله، چون بعد از مدتی متوجه شدم که در کتاب «باران عشق» جای صدای یک پژوهش‌گر و تحلیل و تاریخ‌نگاری مستقل او، در میان گفت‌وگوهایم با آقای چشم‌آذر خالی ست. در ویرایش تازه‌ای که از این کتاب در دست دارم به این مسئله هم پرداخته‌ام و بی‌شک نتیجه‌ی کار کتاب کامل‌تر و جامع‌تری نسبت به ویرایش اول آن خواهد بود؛ اما بد نیست عرض کنم که در مراحل نهایی کتاب «واروژان» هم یک مساله آزارم می‌داد که البته دلایل و سهم آن متوجه من نبود و به روزگار و تحمیل شرایط برمی‌گشت. این حس که مخاطب این کتاب قبل از هر چیز باید به نحوی به همه‌ی آثار واروژان، چه در زمینه‌ی ترانه و چه موسیقی فیلم دسترسی داشته باشد تا اگر لازم شد با مراجعه به آن‌ها گفته‌ها و استنتاج‌های مطرح‌شده را عینی‌تر درک یا قضاوت کند. هرچند که مخاطب پیگیری می‌تواند به هر ترتیب و به کمک رسانه‌های مختلف اینترنتی، این موارد را ردگیری و پیدا کند، اما باز هم جای خالی یک آرشو منظم و دقیق از آثار او برای من حسرت‌آور شده بود، به نحوی که در مقدمه این کتاب هم به این نقصان اشاره کردم. در آن مقطع سعی کردم با شکل‌دهی جدولی از مجموعه‌ی آثار او در انتهای کتاب، دست‌کم مخاطب پیگیر را به جست‌وجوی موارد مورد نظرش راهنمایی کنم؛ اما برای جلوگیری از تکرار این حسرت در مورد پژوهش و تألیف تازه‌ام که هم‌اکنون مشغول آن هستم، تصمیم گرفته‌ام تا قبل از انتشار کتابی درباره‌ی سوژه‌ی این کتاب، ابتدا یک مجموعه‌ی کامل از آثار او را با اطلاعات کامل و درست، گردآوری و در دسترس عموم قرار بدهم و سپس کار تألیف کتاب زندگی و تحلیل آثار او را پیش‌رو بگذارم.]